داستان عایشه رضی الله عنها با عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما در قهر و نذر ایشان

از عوف بن مالک – یا ابن حارث - بن طفیل روایت است که می گوید: به عایشه رضی الله عنها خبر رسید که عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما درباره ی معامله یا بخششی که عایشه رضی الله عنها کرده بود، گفته است: به الله سوگند، یا عایشه از اینگونه بخشش ها دست می کشد، یا او را از چنین تصرفاتی باز می دارم. عایشه رضی الله عنها پرسید: واقعاً او چنین گفته است؟ گفتند: آری. عایشه رضی الله عنها گفت: به الله سوگند یاد می کنم که هرگز با - خواهرزاده ام - ابن زبیر صحبت نکنم. وقتی که قهرِ عایشه با ابن زبیر طولانی شد، عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما کسی را به شفاعت - نزد خاله اش - عایشه رضی الله عنها فرستاد؛ اما عایشه رضی الله عنها گفت: هرگز؛ به الله سوگند که هیچ سفارشی را درباره ی او نمی پذیرم و سوگندِ خود را نمی شکنم. وقتی این قهر با ابن زبیر به طول انجامید، با مسور بن مَخرمه و عبدالرحمن بن اسود بن عبدِ یَغوث صحبت کرد و به آن دو گفت: شما را به الله سوگند می دهم که مرا نزد عایشه ببرید؛ زیرا برایش روا نیست که به قهر کردن با من نذر کند. پس مسور و عبدالرحمن، او را با خود - به سوی خانه ی ام المؤمنین - بردند و از عایشه رضی الله عنها اجازه ی ورود خواستند و گفتند: السلام علیکِ ورحمة الله وبرکاته؛ آیا وارد شویم؟ عایشه رضی الله عنها گفت: وارد شوید. گفتند: همه ی ما وارد شویم؟ عایشه رضی الله عنها که از همراه بودن عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما با آن دو بی خبر بود، گفت: بله، همگی شما وارد شوید. همین که وارد شدند، ابن زبیر رضی الله عنهما به پُشت پرده رفت و - برای عذرخواهی - خود را به آغوش خاله اش، عایشه ی صدیقه رضی الله عنها انداخت و می گریست و خاله اش را سوگند می داد که او را ببخشد و مسور و عبدالرحمن نیز ام المؤمنین را سوگند می دادند که با - خواهرزاده اش - ابن زبیر سخن بگوید و عذر او را بپذیرد؛ و می گفتند: همان گونه که خودتان می دانید، رسول الله صلی الله علیه وسلم از قهر کردن نهی نموده است و برای هیچ مسلمانی روا نیست که بیش از سه شبانه روز با برادر مسلمانش قهر کند. وقتی با اصرار فراوان، موضوع قهر کردن و عواقب آن را به عایشه رضی الله عنها یادآوری کردند، وی گریست و سوگند خود را به آنان یادآوری نمود و فرمود: من نذر کرده ام و شکستن نذر سخت است؛ اما مِسوَر و عبدالرحمن هم چنان پافشاری کردند تا اینکه ام المؤمنین با - خواهرزاده اش - ابن زبیر رضی الله عنهما سخن گفت و به کفاره ی سوگندش، چهل برده را آزاد کرد. از آن پس، هرگاه سوگند خویش را به یاد می آورد، آن قدر می گریست که اشک هایش چادرش را خیس می کرد.

[صحیح است] [به روایت بخاری]

به عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما خبر رسید که عایشه رضی الله عنها زیاد صدقه داده و بخشش می کند، لذا این همه بخشش از سوی ایشان را زیاد دانست و به همین خاطر گفت: اگر از این کار باز نیاید او را از تصرف در اموالش منع می کنم. و این سخنان نسبت به ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها بسیار سنگین و شدید بود، زیرا ایشان خاله ی عبدالله بود و از طرفی آنقدر علم و بردباری و دانش و حکمت داشت که شایسته نبود در رابطه با او چنین سخنی گفته شود. این خبر به گوش ام المؤمنین رسید و خبرچینانی که میان مردم خبرها را پخش نموده و اینگونه در بین آنان فساد ایجاد می کنند، این خبر را به گوش ایشان رساندند. عایشه رضی الله عنها پس از دریافت این خبر نذر کرد که دیگر هرگز با عبدالله بن زبیر سخن نگوید؛ زیرا به شدت از پسر برادرش دلگیر بود و با او قهر نمود. این قهر و دوری بر عبدالله بن زبیر بسیار سخت و گران آمد، از این رو تلاش کرد تا او را راضی کند، اما از آنجا که ام المومنین عایشه در نذر خود مصمم بود، نزد دو تن از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم رفت تا بروند و برایش شفاعت کنند. و حیله ای نیکو برای عایشه رضی الله عنها در نظر بگیرند چون به امری نیک و مطلوب

می انجامید که عبارت است از: اصلاح میان مردم؛ پس آن دو نزد ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها رفته، بر ایشان سلام نمودند و اجازه ورود خواستند؛ عایشه رضی الله عنها نیز به ایشان اجازه ورود داد. آن دو گفتند: وارد شویم. ام المومنین عایشه گفت: بله. آنها گفتند: همگی ما وارد شویم؟ ام المومنین گفت: بله همگی شما. اما عایشه رضی الله عنها از همراه بودن ابن زبیر با آنان خبر نداشت و نگفت که آیا ابن زبیر با شما هست یا نه؟. و بطور کلی گفت: همگی شما وارد شوید. در درون خانه پوششی بود که میان مردم و امهات المؤمنین حائل بود و باعث می شد مردم امهات المؤمنین را نبینند. و این پوشش غیر از حجابی است که همه ی زنان دارند، زیرا حجابی که عموم زنان از آن برخوردارند عبارت است از پوشش صورت و بدن، اما این پوشش، میان امهات المؤمنین و مردم بود. وقتی وارد خانه شدند، عبدالله بن زبیر به آن سوی حجاب رفت، زیرا پسر خواهر و از محارم ام المؤنین عایشه رضی الله عنها بود و خود را در آغوش ایشان انداخته و ایشان را بوسید و گریه کرد و ام المومنین را به الله سوگند می داد و از قطع صله رحم بر حذر می داشت و یادآور می شد که چنین کاری جایز نیست. اما ایشان می گفت: نذر شدید است؛ سپس آن دو مرد او را قانع نمودند تا از این تصمیم و از این قهر و دوری دست بر دارد و حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم را یادآور شدند که می فرماید: برای مسلمان جایز نیست که بیش از سه روز با برادر مسلمان خود قهر باشد. در نهایت عایشه رضی الله عنها قانع شده و گریست و با عبدالله بن زبیر سخن گفت. اما این مسئله بر او بسیار گران آمد، چنانکه با هر بار یادآوری این مساله می گریست. زیرا بسیار سخت بود. و بخاطر این نذر، چهل برده آزاد نمود تا الله متعال او را از آتش نجات دهد؛ و این از ورع و تقوای ایشان بود که چنین کاری نمود. وگرنه آنچه در کفاره ی نذر واجب است، آزاد کردن تنها یک برده می باشد.

https://sunnah.global/hadeeth/fa/show/8409